

فصل بیست و یکم

دوستی شازده کوچولو و روباه

در همان لحظه روباهی پیدا شد.

روباه گفت: صبح بخیر.

شازده کوچولو در حالی که به اطرافش چرخید و چیزی ندید

مؤدبانه پاسخ داد: صبح بخیر.

صدا گفت: من دقیقا این جا زیر درخت سیب هستم.



شازده کوچولو سؤال کرد: تو کی هستی؟

سپس اضافه کرد: تو خیلی زیبایی.

روباه گفت: من روباه هستم.

شازده کوچولو پیشنهاد کرد: بیا با من بازی کن، من خیلی

ناراحت هستم.

روباه پاسخ داد: من نمی‌تونم با تو بازی کنم، چون هنوز اهلی

نشدم.

شازده کوچولو گفت: آه! لطفاً منو ببخشید.

اما کمی فکر کرد و ادامه داد: اهلی شدن یعنی چی؟

روباه گفت: تو این‌جا زندگی نمی‌کنی، دنبال چی می‌گردی؟

شازده کوچولو گفت: من دنبال آدم‌ها می‌گردم. معنی اهلی شدن

چییه؟

روباه گفت: آدم‌ها؟ اون‌ها تفنگ دارند و حیوانات رو شکار

می‌کنند. این خیلی وحشتناکه. آن‌ها جوجه هم پرورش می‌دند

و این برای من خیلی خوبه. این کارها تنها سرگرمی شونه، تو دنبال

جوجه هستی؟

شازده کوچولو گفت: نه، من دنبال دوستانم می‌گردم، معنی

اهلی شدن چییه؟

روباه گفت: اهلی شدن چیزیه که این روزها ازش غفلت می‌کنند،

اون به معنی ایجاد رابطه است.

- ایجاد رابطه؟

روباه گفت: دقیقاً همین‌ه، برای من، تو فقط یه پسر بچه هستی.

مانند هزاران پسر بچه دیگه، و من هیچ احتیاجی به تو ندارم. برای

تو هم، من فقط یه روباه هستم، مثل هزاران روباه دیگه، اما اگر تو منو اهلی کنی، ما محتاج همدیگه می‌شیم. برای من، تو در تمام دنیا بی‌نظیر می‌شی و برای تو، من تو تمام دنیا بی‌نظیر می‌شم. شازده کوچولو گفت: کم‌کم دارم متوجه می‌شم. گلی وجود داره که من فکر می‌کنم منو اهلی کرده.

روباه گفت: ممکنه، روی زمین همه چیزی ممکنه اتفاق بیفته.

شازده کوچولو گفت: اوه، اما اون روی زمین نیست.

روباه بهت زده و کنجکاو شد.

- تو یه سیاره دیگه‌ست؟

- بله.

- آیا شکارچی هم تو اون سیاره هست؟

- نه.

- اوه چه جالب! جوجه هم هست؟

- نه!

روباه آهی کشید و گفت: همیشه همه چیز خوب نیست.

اما در ادامه حرفش گفت: زندگی من خیلی یک‌نواخته. من

جوجه‌ها رو شکار می‌کنم و آدم‌ها منو. همه جوجه‌ها شبیه به هم

هستند و همین‌طور همه آدم‌ها. در نتیجه من کمی خسته شدم.

اما اگر تو منو اهلی کنی درست مثل اینکه که خورشید به زندگی

من بتابه. اون وقت من صدای قدم‌هایی رو می‌شنوم که با بقیه

متفاوته. صدای قدم‌های دیگران منو از ترس به سوراخی تو زیر

زمین می‌فرسته، اما قدم‌های تو مثل یه موسیقی منو صدا می‌زنه

و از پناهگاهم بیرون می‌کشه. خوب ببین: اون گندم‌زار رو اون

پایین می بینی؟ من نون گندم نمی خورم. اون هیچ فایده‌ای برای من نداره و برای من نامفهومه و این خیلی ناراحت‌کننده‌ست. اما موهای تو زیبا و طلایی رنگه. فکر کن چقدر هیجان‌انگیز می‌شه وقتی که تو منو اهلی کنی! گندم زار طلایی، منو به یاد تو می‌اندازه و من عاشق شنیدن صدای باد وقتی که تو گندم‌زار می‌پیچه می‌شم. روباه به شازده کوچولو خیره شد و بعد از مدتی طولانی گفت: لطفاً منو اهلی کن.

شازده کوچولو پاسخ داد: خیلی دوست دارم، ولی زمان زیادی ندارم. من باید دنبال دوستانم بگردم و چیزهای مهمی هست که باید بفهمم.

روباہ گفت: فقط چیزهایی رو می‌تونی بفهمی که اول اون‌ها رو اهلی کرده باشی. انسان‌ها هیچ زمانی برای فهمیدن چیزی ندارند. اون‌ها همه چیز رو حاضر و آماده از مغازه می‌خرند، اما هیچ مغازه‌ای وجود نداره که بشه از اون دوستی رو خرید. به همین دلیل انسان‌ها هیچ وقت دوستی ندارند. اگر تو یک دوست می‌خوای، منو اهلی کن...

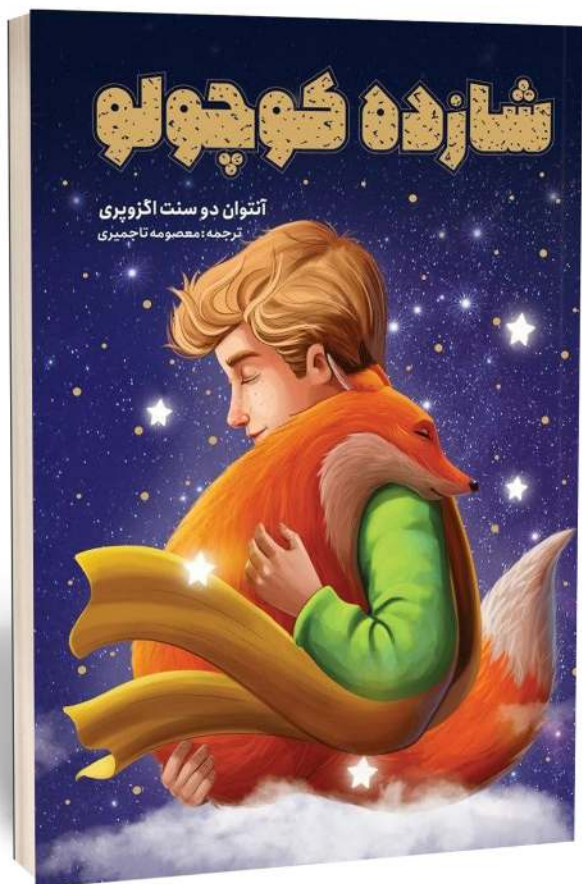


شازده کوچولو پرسید: چه کاری باید انجام بدم تا تو اهلی بشی؟ روباه پاسخ داد: تو باید خیلی صبور باشی، تو باید اول با فاصله کمی از من به این شکل دورن علفزار بنشینی، من از گوشه چشمم به تو نگاه می‌کنم و تو نباید چیزی بگی. کلمات منشأ تمام سوء تفاهم‌ها هستند، اما تو باید هر روز کمی به من نزدیک‌تر شوی. روز بعد شازده کوچولو برگشت.

روباه گفت: بهتر بود که درست سر همون ساعت دیروز برمی‌گشتی. برای این‌که مثلاً وقتی تو ساعت ۴ عصر می‌ای، وقتی که ساعت ۳ می‌شه من احساس خوشحالی می‌کنم. همین‌طور که ساعت پیش می‌ره خوشحال و خوشحال‌تر می‌شم تو ساعت ۴، من نگران و هیجان‌زده می‌شم و موقع دیدن تو حس خوشبختی به من دست می‌ده. اما اگر تو هر ساعتی که خواستی بیایی، من هیچ وقت نمی‌فهمم، چه ساعتی قلبم رو برای ملاقات با تو آماده کنم... هر چیزی مستلزم رعایت آداب مناسبه.

شازده کوچولو پرسید: آداب چیه؟

روباه گفت: این هم جزء همون کارهاییه که نادیده گرفته می‌شه. اون چیزیه که باعث تفاوت یه روز با روزهای دیگه و یه ساعت با ساعاتی دیگه می‌شه. مثلاً آدابی بین تمام شکارچی‌ها هست که اون‌ها هر پنجشنبه با دختران روستا می‌رقصند، به همین دلیل پنجشنبه‌ها برای من روز فوق‌العاده‌ایه! می‌تونم تا جایی که دوست دارم تو تاکستان قدم بزنم، اما اگر شکارچی‌ها هر زمانی که دوست داشتند می‌رقصیدند. همه روزها شبیه هم می‌شدند و من هرگز تعطیلاتی نداشتم.



خرید این اثر از سایت
YUSHITA.COM

یوشیتا

✉ INFO@YUSHITA.COM ☎ ۰۲۵-۳۲۶۱۷۳۳۷ 📱 @YUSHITAPUB